

افسانه افسانه ها

میان همه افسانه هایی که در طول هزار و چهار صد سال در ارتباط با این ماجرا (حمله اعراب) ساخته و پرداخته شده است احتمالاً هیچکدام بیمایه تر از این افسانه نیست که حمله عرب با مقاومت جدی از جانب ایرانیان روبرو نشد، و آیین نو با « آغوش باز» از جانب مردمی که حکومت و از روحانیت خود ناخرسند بودند پذیرفته شد.

بر این افسانه نه تنها از جانب تاریخ نگاران اسلامی، بلکه در عین حال از جانب دستگاه های ۱۴۰۰ ساله روحانیت حاکم بر کشور خود ما آنقدر تاکید نهاده شده که تدریجاً به عنوان واقعیتی تاریخی از جانب بسیاری از خود ایرانیان نیز، که امکان آگاهی زیادی بر تاریخ گذشته خود نداشته اند و شاید هنوز هم ندارند، پذیرفته شده است.

با اینهمه، واقعیت تاریخی این است که درست بعکس این افسانه، هم حمله عرب بر ایران حتی در شرایط نابسامان پایان شاهنشاهی ساسانی با مقاومت های جدی روبرو شد، هم بعد از استیلای نظامی عرب بر سراسر ایران (که مستلزم گذشت سی سال بود) مردم این سرزمین، با همه نارضایی که از آخوندهای زرتشتی خود داشتند، نه به روی شمشیرکشی که مردانشان را کشته و زنان و دخترانشان را به بندگی گرفته و به فرمانروایی بر سر خودشان برخاسته بودند، آغوش گشودند (۱)، و نه « مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت های خویش را ول کردند و به طرف اسلام رفتند.» (۲)

روشن ترین مدارک را بر اینکه این همه داستانی بیش نیست که با مرور زمان جعل شده است، خود تاریخ نگاران جهان اسلام در اختیار ما گذاشته اند، آنجا که در صفحات تاریخ های خویش بصورتی پیگیر از تلفاتی که مبارزان اسلام بر نیروهای مجوسان وارد آورده اند و از غنائم بیحسابی که خداوند از اموال مجوسان نصیب رزمندگان اسلام فرموده است و از شمار فراوان اسیران و بردگانی که لشکریان اسلام از نقاط مختلف این سرزمین روانه مدینه کرده اند، و در مراحل بعد، از عصیان های پیاپی و بیوقفه ای که در طول سالها در استانها و شهرها و روستاهای سراسر ایران علیه اشغالگران عرب در گرفته و هر بار به « خواست خداوند» بدست سرداران اسلام سرکوب شده است، سخن گفته و به تفصیل به شرح و بس آن پرداخته اند. به عنوان نمونه، میتوان متذکر شد که تنها در ارتباط با تاریخ تبری پژوهشگر معاصر، علی میرفطروس، در کتاب « ملاحظاتی در تاریخ ایران» و « اسلام شناسی» خود در مورد اخبار مربوط به شورش های پیگیر ایرانیان در سراسر کشور و سرکوبگری این شورشها بدست اشغالگران عرب، به موارد زیر در تاریخ تبری (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) استناد کرده است:

جلد چهارم: صفحات ۱۴۹۷، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۹، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۵۰۸-۱۵۰۴، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳
جلد پنجم: صفحات ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳، ۱۸۱۶، ۱۸۲۵-۱۸۲۳، ۱۸۳۷، ۱۸۴۱، ۱۹۹۵، ۱۹۶۰، ۱۹۶۵، ۱۹۷۳، ۱۹۷۶-۱۹۸۱، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴-۲۰۰۳، ۲۱۱۶-۲۱۱۸
جلد ششم: صفحات ۲۲۰۸، ۲۶۵۷، ۲۵۸۲
جلد هفتم: صفحات ۲۸۲۲، ۲۷۲۸
جلد نهم: صفحات ۳۸۲۵، ۳۸۲۸، ۳۸۴۵، ۳۸۴۵، ۳۸۵۶-۳۸۵۹، ۳۸۶۵، ۳۹۰۲، ۳۹۶۰، ۴۰۹۳، ۴۰۹۴
جلد دهم: صفحات ۴۵۷۷، ۴۵۸۰

این استنادها استانها و شهرهایی را به شرح زیر شامل میشوند که مردم هر کدام از آنها بتفاوت از دو تا پنج بار پیاپی به شورش برخاسته اند:

بخارا، سمرقند، خوارزم، سغد، فاریاب، سرخس، مرو، کش، بیکنند، نیشابور، طوس، گرگان، ری، همدان، قزوین، دینور، قم، سیروان، حلوان (قصر شیرین)، اصفهان، شوشتر، استخر، دارابگرد، شاپور، و در موارد دیگر از استانهای کامل چون تبرستان، گیلان، دیلمستان، آذربایجان، فارس، کرمان و سیستان.

شاید نیازی بدین تذکر نباشد که تاریخ تبری که به عنوان نمونه از آن یاد شده است، تنها یکی از مجموع تواریخ معتبری است که در طول قرون در جهان اسلامی نوشته شده اند و تقریباً در همه آن تواریخ دیگر نیز، در درجات مختلف، از همین جنگها و غنیمتها و اسیرگیری ها و عصیان ها، و سرکوبگریها - البته عموماً در جهت ستایش از شمشیرکشان اسلام و همراه با تخطئه مجوسان - سخن رفته است که بصورت نمونه ای از آنها میتوان از تواریخ زیر نام برد، با این توضیح که بخش بزرگی از این کتابها نوشته ایرانیانی هستند که حتی در صورت حسن نیت، امکان نوشتن مطالبی را میتوانسته است بوی جسارت به مقدسات

مذهبی را بدهد نداشته اند، و در چنین شرایطی جای تعجب نیست اگر افسانه قبول بی قید و شرط آیین تحمیلی از جانب ایرانیان در طول هزار و چهارصد سال بصورتی پیگیر تکرار شده باشد:

کامل فی التاریخ ابن اثیر،
فتوح البلدان بلاذری،
اخبار الطوال دینوری،
مروج الذهب مسعودی،
مختصر البلدان ابن فقیه،
احسن التقاسم مقدسی،
البيان و التبیین جاحظ،
البلدان یعقوبی،
فارسنامه ابن بلخی،
تاریخ تبرستان ابن اسفندیار،
تاریخ سیستان،
تاریخ قم حسن بن محمد قمی،
تاریخ رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی،
بدایع الزمان افضل کرمانی،
تاریخ بیهقی،
تجارب السف هندوشاه نججوی،
حدود العالم و معجم البلدان یاقوت حموی،
زین الاخبار گردیزی،
مجمل التواریخ.

E. Herzfeld باستان شناس آلمانی در فهرست جغرافیایی شهرهای ایران ساسانی نام صد شهر را ثبت کرده است که از آنها ۸۳ شهر در مسیر حمله اعراب قرار داشته اند، و هر ۸۳ شهر صحنه کشتارها و غارتگریهای بیرحمانه بوده اند. (۳)

شهرهایی متعددی پس از شکست و تسلیم در برابر سپاهیان عمر، بار دیگر در دوران عثمان سر به شورش برداشتند، که از جمله آنها میتوان از استخر، ری، گرگان، نیشابور، دارابگرد، بخارا، خوارزم، فاریاب، و از نواحی متعدد دیگری در آذربایجان و خراسان و سیستان و کرمان و تبرستان و دیلمستان نام برد. شرح همه این عصیانهای تکراری و سرکوبگریهای تکراری در تاریخ تبری، کامل ابن اثیر، تاریخ یعقوبی، فتوح البلدان، مجمل التواریخ، مختصر البلدان، تاریخ بخارا، فارسنامه بتفصیل آمده است.

وصف گویایی از این شورشهای پیاپی، در «دو قرن سکوت» زرین کوب نیز چنین آمده است:

«نبردی که ایرانیان در این دو قرن با مهاجمان عرب کردند همه در تاریکی خشم نبود، در روشنی دانش و خرد نیز این نبرد دوام داشت برخی از همان اول با آیین تازه به مخالفت برخاستند، گویی قبول این دینی را که عرب آورده بود اهانتی و ناسزایی در حق خویش تلقی میکردند. از این رو اگر نیز در ظاهر خود را مسلمان فرامینمودند در نهان از عرب و آیین او بشدت بیزار بودند و هر جا فرصتی دست میداد سر به شورش برمیآوردند و عربان و مسلمانان را از دم تیغ میگذرانیدند. هر روزی به بهانه ای و در جایی قیام و شورش میگردید و میکوشیدند عرب را با دینی که آورده است از ایران برانند. در نهضت‌های پیاپی آنان نه فقط نژاد عرب مردود بود، بلکه مسلمانی نیز مورد خشم و کینه قرار داشت، و بدینگونه بیشتر این شورشها رنگ دینی داشت. ایرانیانی که مسلمان شده بودن طعمه نفرت و کینه مردم بودند و این نفرت و کینه چندان بود که حتی زنهایی از ایرانیان که به عقد زناشویی عربان در آمده بودند ریش شوهران خود را گرفته را خانه برمیآوردند و بدست مردان می سپردند تا آنها را بکشند.» (۴)

«کار عمده سرداران عرب غزوه و جهاد بود، اما در اینکار مقصود آنها پیشرفت دین نبود، غارت و استفاده بود. بسیاری از سپاهیان و کارگزاران بر اثر طمع ورزی روسا و امرا فقیر شده بودن. بدینگونه بود که در عهد امویان حجاج عراق را، و قتیبه بن مسلم خراسان را به آتش کشیدند.» (۵)

و نظیر همین توصیف ها را در آثار مورخان سرشناس دیگر نیز به فراوانی میتوان یافت:

«تازیان اسیران جنگی را میکشند و زنان و فرزندان را به بندگی میبرند، بطوریکه بازارهای برده فروشان کوفه و بصره از حاصل غنایم قتیبه لبریز شده بود و در سراسر دوران خلافت اموی این وضع ادامه داشت.» (۶)

«چون اسیران را بیاوردند، قتیبه (سردار عرب) بگفت تا تخت وی را بیرون آورند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی و هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب گوید در آن روز شمشیر سران قوم را گرفتند تا با آن گردن بزنند. ولی بعضی شمشیرها بود که نمیبرد و زخم نمیزد. از آنرو شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند به اذن الله جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر میزد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت.» (۷)

«قتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر آورد که همه را به بازارهای برده فروشان فرستاد.» (۸)

«در جنگ نهاوند ایرانیان به پایداری در برابر تازیان سوگند یاد کرده بودند، ولی تازیان با نیرنگ آنانرا به میدانی که خود خواسته بودند کشانیدند، و در نبرد سهمگینی که عروۀ بن زید شاعر عرب آنرا هولناکترین جنگها نامید چندان از آنان کشته شدند که شمارشان را خدای داناد، و از اموال و غنایم و از اسیران جنگی که به بردگی گرفته شدند چندان نصیب اعراب گردید که اندازه آن در هیچ کتابی نیامده است.» (۹)

«وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند و برای فروش به بازار برده فروشان بردند، فیروز ایرانی (ابولولو) غلام مغیره بن شعبه، هر اسیری را که میدید دست نوازش بر سرش میکشید و میگفت که عمر جگرم را بسوزانید.» (۱۰)

«یزید بن مهلب به خلیفه هشام بن عبدالملک در شام نوشت: در مازندران آنقدر اسیر گرفته ام که اگر آنها را به دریف کنم، یک سر آن نزد تو در شام و سر دیگرش نزد من در تبرستان خواهد بود.» (۱۱)

«یزید بن مهلب در لشکرکشی خوارزم اسیران را برهنه ساخت و جامه از ایشان برگرفت تا در سرمای زمستان همه از سرما بمردند (۱۲) و در تبرستان اسیران را تا دو فرسخ در دو سوی جاده ها به دار آویخت (۱۳) و پسر قتیبه سردار عرب در سال ۹۰ هجری چندین هزار تن از مردم طالقان را که بر اعراب شوریده بودند به دار آویخت، چنانکه تیرها به ردیف یکدیگر تا چهار فرسنگ برقرار بودند.» (۱۴)

«در حمله سپاه عرب به گرگان، مردم چندان دلیرانه جنگیدند که سعید بن عاص (سردار عرب) از وحشت نماز خوف خواند، و سرانجام برای اینکه مردم گرگان را به تسلیم وادارد، بدانان امان داد و سوگند خورد که «یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت». اما چون آنان تسلیم شدند همه را، بجز یک تن به قتل رسانید و در توجیه نقض عهد خود گفت که من قسم خورده بودم که فقط یک تن از مردم را نکشم. و شمار سپاهیان عرب در این حمله هشتاد هزار تن بود.» (۱۵)

«در حمله به سرخس، اعراب همه مردم شهر به استثنای صد تن را کشتند.» (۱۶)

«یزید بن مهلب در حمله به گرگان سوگند خورد که چندان بکشد از مردم آن که با خون آنان آسیا بگرداند و آرد لازم برای یک وعده غذای خود را با آن نرم کند. و چون بدانجا در آمد خون همگان مباح گردانید. اما چندانکه خون بریختند آسیا نمیگردید، زیرا که خون لخته میشد. پس آب گرم به خون ریختند تا برفت، و نان چنانکه مقرر شده بود پخته شد.» (۱۷)

«برای فتح تبرستان در زمان خلافت عثمان جنگ سختی بدست سردار او سعید بن عاص صورت گرفت که ناکام ماند، و از جمله سرکردگان این سردار، **حسن و حسین فرزندان علی** بودند.» (۱۸)

«در سومین شورش مردم گرگان در زمان سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی، سردار عرب که با ۱۲۰ هزار سپاه به سرکوبگری آنان آمده بود، ۴۰ هزار تن از مردم شهر را بقتل رسانید (۱۹). با این وجود چند سال بعد از آن سردار دیگر عرب، قحطبه بن شیبیب، عامل خلافت عباسی ۳۰ هزار تن دیگر از مردم گرگان را بجرم عصیان مجدد علیه خلافت عرب بکشت.» (۲۰)

دوران شمشیرکشی قتیبه بن مسلم سردار اعزامی حجاج بن یوسف، که هر دو، بیماری آدمکشی و شکنجه گری داشتند، نه تنها از خونبارترین دوره های تاریخ خراسان لکه از دورانهای در حد اعلی ننگین تاریخ همه ایران و همه جهان اسلام بود،

زیرا که به سخن یک شاعر عرب که تیری در تاریخ خود آورده است وی از هر شهری که سوارانش در آن رفتند جز گودالی و گورستانی بر جای نگذاشت. (۲۱)

« عبدالله بن عازم در چالوس به بهانه رسیدگی به شکایان مردم دستور داد تا آنانرا در مکانهای متعددی جمع آورند و سپس یکایک ایشانرا را بحضور طلبید و مخفیانه گردن زد، بطوریکه در پایان روز از آن قوم هیچکس نمانده بود. » (۲۲)

« ... فرمود تا در مسافت دو فرسخ دارها بزند و اجساد کشتگان را بر دو جانب جاده بیاویختند. » (۲۳)

« چنین مینماید که فتوحات اولیه اعراب در منطقه آذربایجان واقعا آن نواحی را فرمانبردار نساخت و بستن پیمانی را در ازای پرداخت مبلغی، از هر دو جانب امری موقتی میشمردند و تنها آغاز کار تلقی میکردند. » (۲۴)

« Sebeos مورخ ارمنی که یکی از جامعترین گزارشها را در خارج از منابع عربی در کتاب تاریخ هراکلیوس او درباره حمله اعراب به ایران میتوان یافت، تاکید میکند که تلفات مسلمانان در آذربایجان بسیار زیاد بوده است. » (۲۵)

« در ری مردم شهر پایداری بسیار کردند، و مغیره سردار عرب که در این جنگ یک چشم خود را از دست بداد به کشتار همه آنان سوگند خورد. چون اعراب پیروز شدند چندان از مردم کشتند که کشتگان را با نی شماره کردند. غنیمتی که خدا در ری به مسلمانان نصیب فرمود به اندازه غنایمی بود که در مدائن نصیب آنان شده بود. » (۲۶) « ... و در اخبار آل محمد آمده است که » ری نفرین شده خداوند است، زیرا که مردم آن با همه کشته ها که دادند باز از پذیرش دین حق سرباز زدند. » (۲۷)

« در حمله تازیان به همدان مردم شهر چنان جنگیدند که مقاومت آنان در عظمت با جنگ نهاوند برابر بود، و از آنان چندان کشته شدند که به شمار نتوان آید. » (۲۸)

« در شاپور، مردم پایداری بسیار کردند، چنانکه عبیدالله سردار اسلام به سختی زخم برداشت و بهنگام مرگ وصیت کرد تا به خونخواهی او ساعتی تمام مرد و زن و کودک شهر را از تیغ بگذارانند، و سپاهیان عرب چنان کردند که او خواسته بود. » (۲۹)

« در حمله به سیستان ربیع بن زیاد (سردار عرب) چنان از پایداری مردم به خشم آمد که دستور داد تا صدری بساختند از اجساد کشتگان، و هم از آنها تکیه گاهها ساختند و وی بر شد و بر آن بنشست، و چنین بود که اسلام در سیستان متمکن شد. » (۳۰) « عبدالله بن سمره حکمران سیستان فرمان داد تا هر کس سوسماری را بکشد جریمه ای سنکین بدهد. عبدالله دیگر ملقب به ابن زیاد که از ۵۳ تا ۵۶ هجری حکمران خراسان بود فرمان داده بود تا هر جا درختی را در راه ببینند ببرند، و درختان بشماری با این دستور او بریده شدند. » (۳۱)

نحوه مسلمان شدن مردم بخارا بدست قتیبه بن مسلم - که منطبقا نمونه ای از اسلام آوردن مردمان دیگر شهرها نیز میتواند باشد - در تاریخ بخارا چنین آمده است: « و هر بار که اهل بخارا به ظاهر مسلمان شدند، چون سپاهیان عرب بازگشتندی ردت آوردندی و کافر شدند. و چون در بار چهارم قتیبه حرب کرد و شهر را بگرفت برای آنکه مسلمانی اندر دل ایشان بنشانند کار بر آنان سخت کرد، و فرمود تا همه مردمان شهر یک نیمه از خانه های خویش را به عرب دهند که اینان در آن بسر برند و در همه حال از احوالشان با خبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند. بدین طریق احکام شریعت را به بخاراییان لازم گردانید و مسجدها بساخت و کفر گیران (زرتشتیان) از مردمان برداشت و فرمود که هر که عرب در خانه او بر کفرش شهادت دهد یا گواهی دهد که در احکام شریعت تقصیری بکرده است عقوبت یابد. » (۳۲)

« ... و در بیکند (نزدیک بخارا) خون و مال مردمان را بر عسکریان خود مباح گردانید و فرمود که شهر را غارت کنند، و بدنبال این فرمان هر که در بیکند اهل حرب بود کشته شد و هر کس که اهل حرب نبود به بردگی در آمد چنانکه اندر بیکند کس باقی نماند. » (۳۳)، و این در شرایطی بود که به تصریح تاریخ بخارا « بیکند در آن زمان زیاده بر هزار رباط (کاروانسرا) داشت. » (۳۴)

در آغاز خلافت بنی امیه بسیاری از این عصیانهای خونین همچنان ادامه یافت. در این باره باز هم در تاریخ بخارا چنین میتوان خواند:

« با خروج مردم بخارا بر عامل خلیفه، معاویه سردار خود عبیدالله ابن زیاد را برای سرکوبی آنان فرستاد و عبیدالله پس از نبردی سخت آنجا را دگربار متصرف شد. پس فرمود تا در همه جا درختان را بکنند و دیه ها را خراب کنند. خاتون (حاکم بخارا) برای نجات شهر کس فرستاد و امان خواست. صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم و چهار هزار برده. امام

دیر نگذشت که مردمان بار دیگر از همان صلح خود سرباز زدند. این بار سعید بن عثمان عامل معاویه (در سال ۵۶ هجری) به بخارا شتافت و در آنجا کشتاری عظیم کرد و در همه جا خون براند و سی هزار از مردم آن به بردگی برد با مال بسیار، و گروهی از بزرگزادگان بخارا را نیز در جزو این اسیران به گروگانی ببرد که با آنان به توهین و تحقیر فراوان رفتار میشد، چندانکه این گروگانان بغایت تنگدل شدند و گفتند: این سعید بن عثمان چه خواری که با ما نکرد و چون در خواری هلاک خواهیم شدن باری به فایده هلاک شویم. آنگاه به سرای سعید بن عثمان اندر آمدند و درها را بستند و او را بکشتند و خویشتن را نیز به کشتن دادند. « (۳۵) »

اندکی بعد مردم بخارا برای چهارمین بار سر به شورش برداشتند و این بار خلیفه وقت، یزید این معاویه، مسلم بن زیاد را به سرکوبی آنان فرستاد که شرح فجایع او را در تاریخ یعقوبی میتوان خواند. « (۳۶) »

« پایداری مردم فارس بسیار بود، مخصوصاً استخر پایتخت این استان لجوجانه ایستادگی میکرد. بر عربان آشکار شده بود که نخستین پیشرفتهای آنان در این ناحیه بیشتر جنبه تاخت و تاز داشته است و برای در دست نگاه داشتن این استان میباید تلاشهای جدی تری انجام گیرد. در زمان عثمان عملیات همه جانبه ای برای تسخیر قطعی فارس بعمل آمد، و این بار استخر پس از پیکارهایی سخت که در آنها بسیاری از بزرگان شهر به خاک افتادند تصرف شد با اینهمه مردم این استان با وجود سرکوبی های پیاپی تا مدتها نارام و بیشترشان غیرمسلمان باقی ماندند. « (۳۷) »

« عبدالله بن عامراز پایداری مردم استخر به خم آمده و سوگند خورد که از مردم چندان بکشد که خون براند. به استخر آمد و آنرا به جنگ بستد و خون همگان را مباح گردانید و عدد کشتگان که به احصاء آمدند افزون از چهل هزار بود، بیرون از مجهولان. « (۳۸) »

در زمان کوتاه خلافت **علی بن ابیطالب**، هیچ کاهشی در عصبان مردم شهرهای تصرف شده ایران و در سرکوبگری آنان توسط سرداران عرب روی نداد. در قیام مردم استخر زیادین ابیه عامل فارس که از جانب خلافت مامور فرونشاندن شورش شده بود دست به خونریزیهای وحشتناکی زد که شرح آنها بتفصیل در تاریخ تبری و مروج الذهب مسعودی و البدء و التاریخ مقدسی آمده است (۳۹). در قیام مردم مرو و نیشابور، سردار منصوب خلافت بنام حهده بن هبیره این دو شهر را در محاصره گرفت و پس از تسلیم شدت عمل بسیار نسبت بدانان نشان داد (۴۰). مردم ری در این زمان بار دیگر طغیان کردند و سرداری بنام ابوموسی که پیش از آن نیز به جنگ آنان رفته بود دوباره مامور سرکوبی آنها شد (۴۱). مردم فارس و کرمان بنوبه خود سر به شورش برداشتند و نمایندگان خلافت را از شهرهای خود براندند و از پرداخت جزیه و خراج سر باز زدند، و این بار سرداری بنام « زیاد » با نیرویی بسیار به سرکوبی آنان فرستاده شد (۴۲).

در سراسر دورانهای خلافت عثمان و **علی** شورشهای محلی یا حتی خودداری از پرداخت مالیات مایه سرکوبگری سریع میشد. این بلخی در این راستا بخصوص از شورش بزرگ استخر در زمان خلافت علی نام میبرد که با خونریزی بسیار سرکوب شد (۴۳).

در زمان خلافت **علی** اختلافات داخلی مسلمانان با ایران نیز سرایت کرد چنانکه در سال ۳۸ یکی از سرداران عرب بنام خریث بن راشد الناجی در جنوب ایران علیه خلافت قیام کرد و گروهی از ایرانیان نیز به پشتیبانی او برخاستند تا زیادین ابیه از جانب علی بحکومت فارس منصوب شد و فتنه او را فرونشاند. تبری اذعان میکند که « بسیار میشد که ایرانیان نو مسلمان به هواخواهی هموطنان خود با عربهای مسلمان درمیافتادند. « (۴۴) »

همین تبری از **علی بن ابیطالب** نقل میکند که پس از سرکوبی شورش استخر توسط سپاهیان اعزانی کوفه، خطاب به کوفیان گفت « ای مردم کوفه، شما نمانید که شوکت عجمان را از میان بردید. « (۴۵) »

« منابع عربی قرنهای نهم و دهم چگونگی مسکن گزیدن اعراب را در شهرهای بزرگ طی فتوحات آنان شرح داده اند. در شهرهای تنها سرداران و ماموران کشوری عرب منزل نمیکردند، بلکه اعضای خانواده های اینان نیز همراهشان بودند. بدین قرار شمار اعرابی که در نقاط مفتوح منزل میگزیدند بسیار بود. نخستین موج مهاجرت اعراب به ایران به جریان فتوحات ایشان مربوط میشد، ولی دستگاہ خلافت پس از تسخیر ایران نیز عده جدیدی از تازیان را به منظور تقویت نفوذ اعراب برای سکونت دائم به ایران گسیل داشت. مثلاً در زمان معاویه، نخستین خلیفه اموی، پنجاه هزار سپاهی عرب با خانواده هایشان به نیشابور و بلخ و مرو و دیگر شهرها و حتی دهکده های خراسان و تخارستان اعزام شدند تا در آن نقاط بطور دائم سکونت اختیار کنند و به همه ایشان زمین و خانه داده شد. « (۴۶) »

« خلفای عرب انتقال اراضی ایرانیان را به اشراف تازی تسهیل میکردند. مثلاً خلیفه یزید بن معاویه اراضی وسیعی را در ناحیه دینور به حاکم عرب نهاوند و حلوان هدیه کرد، و حاکم مزبور قلعه مستحکم بزرگی به سبک ساختمانهای محلی رد این محل برای خود ساخت. » (۴۷).

« نخستین نتایج استیلای عرب بر ایران مهاجرت دسته جمعی عشایر عرب بدین سرزمین بود. برای اسکان عشایر کوچ نشین عرب زمینهای خوزستان، خراسان و استانهای دیگر کشور تعیین شد. در شهرها محله هایی پدید آمدند که در آنها قبیله های کامل عرب سکنی گزیدند، و این محلات به نام همان قبیله ها نامیده شدند. در بسیاری از شهرهای ایران، از قبیل قم، اکثریت ساکنان عرب بودند و در بیشتر شهرها زبان عربی رواج کامل یافت. اما پس از سده دهم بیشتر ساکنان عرب تدریجا به « ایرانی شدن» گرایش یافتند، در صورتیکه بالعکس ساکنان عراق و سوریه و مصر در فرهنگ عربی حل گردیدند و به راستی «عرب» شدند. بسیاری از زمینهای ایران به مالکیت مالکان یا امیران عرب درآمدند و خرده مالکان پیشین این زمینها مورد استثمار مالکان عرب، که تدریجا به فئودالهای بزرگ و کوچک تبدیل شدند، قرار گرفتند. » (۴۸).

« قتیبه بن مسلم اهل بخارا را فرمود تا جملگی آنان یک نیمه از خانه ای خویش را به اعراب شهر دهند تا عرب از احوال ایشان با خبر باشد و آن مردم از این راه به ضرورت مسلمان بمانند. » (۴۹).

از زمان معاویه سنت استقرار سپاهیان عرب با خانواده هایشان نخست به منطقه خراسان بزرگ (نیشابور، طوس، مرو، بلخ، سرخس، طخارستان، خوارزم، سغد، بخارا، سمرقند و فاریاب) و بدنبال آن در همه ایران آغاز شد. این بار اینان دسته دسته آمدند، با این برنامه که برای همیشه در این مستعمره آباد خود مستقر شوند و دیگر به بیابانهای بی آب و علف خویش باز نگردند.

در کامل ابن اثیر درباره این موج اولیه استعماری بصورتی جامع سخن رفته است (۵۰). در مورد موج های مهاجرت بعد از آن تفصیل هایی بیشتر را در تاریخ های دینوری و یعقوبی و مقدسی و بخصوص در فتوح البلدان بلاذری میتوان یافت (۵۱). به عنوان نمونه در این کتاب میتوان خواند که از آغاز قرن دوم هجری، بیشتر اهالی قم از افراد قبیله های عرب مذحج و اشعری بودند و نیمی از مردم اصفهان از قبایل بنی ثقیف و بنی تمیم و بنی ضبه و بنی خزاعه و بنی حنیفه و بنی عبدالقیس و در شهرهای نهاوند، نیشابور، قزوین، ری، دینور، سیروان، حلوان، و همه آذربایجان نیز چنین بود. به توضیح ابن فقیه در مختصرالبلدان «عشایر عرب از کوفه و بصره و دمشق به آذربایجان روی آوردند و هر قوم از آنان در هر جا که مستقر شد املاک و اراضی دهقانان و روستیانی را به تصرف خود گرفت» (۵۲).

در تاریخ قم، اثر معتبر قرن چهارم هجری (که ترجمه فارسی قرن نهم آن در سال ۱۳۱۳ با ویراستاری سید جلال الدین تهرانی در تهران منتشر شده است) درباره استقرار قبایل عرب در قم آمده است که چون مردم شهر با این امر سخت مخالفت میکردند، اعراب در یک روز ۷۰ تن از بزرگان مجوس (زرتشتی) شهر را در ملاء عام سر بریدند تا مردمان بر خود بیم آورند و به مجاورت عربان تن در دادند، و در جایی دیگر از همین کتاب در توصیف مصادره املاک کشاورزان توسط دو تن از سران اعراب مهاجر به نامهای عبدالله و اخوص و واکنش مردم قم، آمده است که: «... و عرب دست برآوردند و سدها را که بر رودخانه ها نهاده بودند خراب کردند، چنانکه مزارع انار و تیمره کلا بخشکیدند. و همه اوقات عربان با مردم شهر در نزاع میبودند و آنان را به اسیری میگرفتند و بدیشان مضرت میرسانیدند و سدها و رودخانه هایشان را میشکافتند، و مردم قم در دفع عرب هیچ حیلت نداشتند، به ناچار به حکم آنان فرود آمدند و گفتند که ما مطیع شمایم و متابعت سیرت شما میکنیم ولی هرگاه عرب بانگ نماز برداشتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادند» (۵۳).

در همین تاریخ قم، گفته شده است که در آنزمان این شهر دارای ۹۰۰ روستا و ۵۱ آسیا بود و فراوانی محصول آن در حدی بود که تنها از ناحیه هریشان آن سالانه چهار هزار جریب اناردانه بدست میامد که در دوران پیش از حمله تازیان هر ساله به آبدارخانه کسری فرستاده میشد، ولی در زمان عربان همه این روستاها از میان پرقت و این آسیاها از کار بماند. (۵۴)

دکتر شجاع الدین شفا
پس از هزار و چهار صد سال

بن مایه ها:

- ۱- علی شریعتی در « علی و حیات بارورش پس از مرگ» ص ۴۱۷
- ۲- علی شریعتی در « بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی » ص ۱۹۴
- ۳- Ernest Herzfeld در *Archaeologische Mitteilungen aus Iran IV 1932*
- ۴- عبدالحسین زرین کوب در « دو قرن سکوت» برگ های ۲۹۴ و ۲۹۵
- ۵- همانجا، برگ ۹۱
- ۶- R. Frye عصر زرین فرهنگ ایران برگ ۱۱۲
- ۷- تاریخ تبری، جلد ۹ برگ ۳۸۵۴
- ۸- تاریخ تبری، جلد ۹ برگ ۳۸۵۵
- ۹- مقدسی در البدء والتاریخ چاپ Clement Huart جلد ۵ برگ ۹۹
- ۱۰- تاریخ تبری جلد ۵ برگ ۱۹۵۸
- ۱۱- نقل توسط میزاقآخان کرمانی در کتاب سه نامه چاپ دوسلدرف برگ ۸۱
- ۱۲- فتوح البلدان برگ ۴۱۷
- ۱۳- عبدالله مهدی الخطیب در « حکومت بنی امیه در خراسان»، ترجمه فارسی، برگ ۴۰
- ۱۴- تاریخ تبری ج ۲ برگ ۱۲۰۷
- ۱۵- تاریخ تبری ج ۵ برگ ۲۱۱۶؛ کامل ج ۳ برگ ۲۹۱
- ۱۶- کامل ج ۳ برگ ۳۰۳
- ۱۷- فارسنامه برگ ۱۳۵؛ تاریخ تبرستان برگ ۱۶۴؛ کامل جلد ۳ برگ ۱۶۳
- ۱۸- تاریخ تبری ج ۵، برگ ۲۱۱۶؛ فتوح البلدان برگ ۱۸۳؛ مختصرالبلدان برگ ۱۵۲
- ۱۹- تاریخ تبری ج ۹، ۳۹۴۰
- ۲۰- تاریخ تبری ج ۱۰، برگ ۴۵۷۷
- ۲۱- تاریخ تبری ج ۹، برگ ۳۸۶۵
- ۲۲- تاریخ رویان و تبرستان برگ ۱۸۳
- ۲۳- تاریخ تبرستان ج ۱، برگ ۱۶۴؛ زین الاخبار برگ ۱۲؛ روضة الصفا ج ۳، برگ ۳۱۱؛ تاریخ تبری ج ۹، برگ ۳۹۴۰؛ حبیب السیر ج ۲، برگ ۱۶۹
- ۲۴- R. Frye عصر زرین فرهنگ ایران برگ ۸۱
- ۲۵- Sebeos مورخ ارمنی در تاریخ هراکلیوس برگ، ۱۴۵ نقل توسط ریچار فرای در « عصر زرین فرهنگ ایران»
- ۲۶- تاریخ تبری ج ۵، ۱۹۷۵
- ۲۷- کتاب البلدان برگ ۱۲۴
- ۲۸- تاریخ تبری ج ۵، ۱۹۷۳
- ۲۹- تاریخ تبری ج ۵، ۲۰۱۱
- ۳۰- تاریخ سیستان برگ ۲۷؛ کامل ج ۵ برگ ۳۰۷
- ۳۱- سعید نفیسی در « تاریخ اجتماعی ایران» برگ ۱۲۹
- ۳۲- تاریخ بخارا برگ ۶۶
- ۳۳- تاریخ تبری ج ۹، برگ ۳۹۰۲
- ۳۲- تاریخ بخارا برگ ۲۵، ۶۱
- ۳۵- تاریخ بخارا برگ ۵۴ - ۵۷
- ۳۶- تاریخ یعقوبی ج ۲، برگ ۱۹۲
- ۳۷- R. Frye عصر زرین فرهنگ ایران برگ ۸۷
- ۳۸- فارسنامه برگ ۱۱۶ و برگ ۱۳۵؛ تاریخ تبری ج ۵، برگ ۲۰۰۹
- ۳۹- تاریخ تبری ج ۳، برگ ۳۴۴۹؛ مروج الذهب ج ۳، برگ ۲۹؛ البدپ و التاریخ ج ۶، برگ ۴
- ۴۰- فتوح البلدان برگ ۲۹۲؛ کامل ج ۱، برگ ۳۲۵؛ تاریخ تبری ج ۶، برگ ۲۵۸۲
- ۴۱- فتوح البلدان برگ ۱۵۰
- ۴۲- تاریخ تبری ج ۶، برگ ۲۶۵۷؛ کامل ج ۱، برگ ۳۲۸
- ۴۳- فارسنامه برگ ۱۱۶
- ۴۴- تاریخ تبری ج ۳، برگ ۱۲۲۸
- ۴۵- تاریخ تبری ج ۴، برگ ۲۴۰۸
- ۴۶- A. U. Yakubovskii در تاریخ ایران از دوره باستان تا سده هجدهم، ترجمه فارسی برگ ۱۶۵
- ۴۷- همانجا برگ ۱۶۵
- ۴۸- همانجا برگ ۱۸۲

- ۴۹- تاریخ بخارا، ترجمه فارسی برگ ۴۵
۵۰- کامل، جلد ۷، برگ ۸۶
۵۱- فتوح البلدان، برگ ۴۴؛ ۴۸؛ ۵۳-۵۵؛ ۳۱۲ گ ۳۲۶-۳۲۸؛ ۳۳۴-۳۳۹؛ ۳۹۲-۳۹۸
۵۲- مختصرالبلدان برگ ۱۲۶
۵۳- تاریخ قم؛ برگ ۴۸ و ۲۶۲
۵۴- همانجا برگ ۸۴

گردآورنده:
شاهین کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>